

## ولایت عصبه از دیدگاه نهج البلاغه

منصور پهلوان\*

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

حامد شریعتی نیاسر\*\*

دانشجوی دکتری دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۵/۱۶، تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۰۶/۰۶)

### چکیده

با وجود آنکه ولایت عصبه در حدیث و فقه امامیه جایگاهی ندارد، اما بسیاری از شارحان نهج البلاغه با استناد به حکمت «إِذَا بَلَغَ النِّسَاءَ نَصَّ الْحَقَائِقَ فَأَلْمَصَبَةُ أَوْلَى»، از اولویت عصبه بخصوص در امر تزویج بر ولایت مادر سخن گفته‌اند. این درحالی است که احادیث معارض در این باب فوق حدّ احصاء است و اجمالی که در این حدیث وجود دارد، موجب تحمیل عقیده‌ی آنان بر نهج البلاغه گردیده است. همچنین حدیث، معنای صریح و روشن و صحیحی دارد که از نظر شارحان و مترجمان مخفی مانده و آن مربوط به معنای کلمه‌های «حقائق» و «عصبه» است. «حقائق» جمع «حقیقه» و به معنای کسی است که واجب است از او حمایت شود و عصبه کسانی هستند که این حمایت را انجام می‌دهند.

واژگان کلیدی: عصبه، نصّ، حقائق، حقائق، ولایت.

---

\*. E-mail: pahlavan@ut.ac.ir

\*\* E-mail: hshariati@ut.ac.ir

### طرح مسأله

با وجود آنکه «عَصَبَة» در حدیث و فقه امامیه جایگاهی ندارد، اما در نهج البلاغه حکمت مجملی وجود دارد که شارحان نهج البلاغه «ولایت عصبه» را از آن نتیجه گرفته‌اند که یکی از شئون آن، ولایت در اموال صغیر و دیگری تزویج اوست. این مقاله به نقد و بررسی اقوال این شارحان می‌پردازد و به روشنی بیان می‌کند که کلام امام علیه‌السلام هیچ تعارضی با سایر روایات امامیه در باب «عَصَبَة» ندارد.

### متن روایت

در بخش حکمت‌های نهج البلاغه و فصل «غریب کلامه المحتاجُ إلى التفسیر» آمده است: «إِذَا بَلَغَ النِّسَاءُ نَصَّ الْحَقَائِقِ فَالْعَصَبَةُ أَوْلَى: هنگامی که زنان به منصبه‌ی حقائق رسیدند، عصبه» اولی هستند» (نهج البلاغه، غرائب حکمه: ۴). در بعضی از نسخ نیز بجای واژه‌ی «حقائق»، کلمه‌ی «حقاق» ثبت گردیده است.

### اقوال شارحان

۱. بسیاری از محدثان، لغویان و مفسران، این حدیث را نقل و شرح کرده‌اند؛ همچون ابوعبید قاسم بن سلام در غریب‌الحدیث، سید رضی در نهج البلاغه، خلیل بن احمد فراهیدی در العین، جارالله زمخشری در الفائق، ابن اثیر در النهایه، راغب اصفهانی در المفردات، ابن ابی‌الحدید و ابن میثم در شرح نهج البلاغه، بیهقی در السنن کبری، ماوردی در الجوهر النقی، فیروزآبادی در القاموس، زبیدی در تاج العروس، ابن منظور در لسان العرب و بسیاری دیگر که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

## الف) ابو عبید قاسم بن سلام

ابو عبید قاسم بن سلام پیش از سید رضی این کلام را نقل کرده است و ظاهراً مأخذ سید رضی در نقل این حدیث نیز او بوده است. وی می‌گوید: «إِذَا بَلَغَ النِّسَاءَ ذَلِكَ فَالْعَصْبَةُ أُولَى بِالْمَرْأَةِ مِنْ أُمَّهَا إِذَا كَانُوا مُحْرَمًا مِثْلَ الْإِخْوَةِ وَالْأَعْمَامِ بِتَزْوِيجِهَا إِنْ أَرَادُوا: چون زنان به بلوغ برسند، عصبه اولی به آن زن هستند از مادر او در امر تزویجش - اگر آن عصبه محرم باشند، مانند برادران و عموها - و بخواهند او را به تزویج کسی درآورند» (هروی، ۱۳۸۵ق، ج ۳: ۴۵۷).

وی در ادامه‌ی سخن خویش می‌گوید: حقّ تزویج صغیره منحصرأ با پدر است و تزویج صغیره‌ی یتیمه جایز نیست، مگر آنکه به بلوغ برسد که در آن هنگام این حق با عصبه است، نه با مادر. او همچنین می‌گوید: «حِقَاقُ» به معنی «مُحَاقَّةُ» و «مُجَادَلَةُ» است. وی در دنباله از ابن المبارک نقل می‌کند که «نَصُّ الْحِقَاقِ» به معنی بلوغ عقل یا همان ادراک است (همان).

## ب) سید رضی (ره)

سید رضی (ره) پس از نقل کلام ابو عبید می‌نویسد: «هَذَا مَعْنَى مَا ذَكَرَهُ أَبُو عَبِيدٍ الْقَاسِمِ بْنِ سَلَامٍ، وَ الَّذِي عِنْدِي أَنَّ الْمُرَادَ بِنَصِّ الْحِقَاقِ هَاهُنَا، بَلُوغُ الْمَرْأَةِ إِلَى الْحَدِّ الَّذِي يَجُوزُ فِيهِ تَزْوِيجُهَا وَ تَصَرُّفُهَا فِي حَقُوقِهَا تَشْبِيهًا بِالْحِقَاقِ مِنَ الْإِبْلِ وَ هُوَ جَمْعُ حِقَّةٍ وَ حِقٌّ وَ هُوَ الَّذِي اسْتَكْمَلَ ثَلَاثَ سَنِينَ وَ دَخَلَ فِي الرَّابِعَةِ وَ عِنْدَ ذَلِكَ يَبْلُغُ إِلَى الْحَدِّ الَّذِي يَتِمَكَّنُ فِيهِ مِنْ رُكُوبِ ظَهْرِهِ وَ نَصِّهِ فِي السَّيْرِ، وَ الْحِقَاقُ أَيْضًا جَمْعُ حِقَّةٍ، فَالرَّوَايَتَانِ جَمِيعًا تَرْجِعَانِ إِلَى مَعْنَى وَاحِدٍ، وَ هَذَا أَشْبَهَ بِطَرِيقَةِ الْعَرَبِ مِنَ الْمَعْنَى الْمَذْكُورِ أَوْلًا» (نهج البلاغه، فصل غریب کلامه: ۴ و کاشانی، ۱۳۶۴، ج ۳: ۴۱۳).

«نصّ» به معنای منتهای اشیاء و غایت آنها است و «حقاق» به معنای کمال و بلوغ زن است و حقاق از شتران، به شترانی اطلاق می‌شود که سه سالگی را سپری کرده و وارد چهارسالگی می‌شوند و توانایی رکوب و سفر را دارند و حقائق (که نسخه‌ی بدل حقاق است) نیز جمع حقه و به همین معنی است و هر دو روایت به یک معنا باز می‌گردد.

#### ج) ابن ابی‌الحدید

ابن ابی‌الحدید در شرح خود پس از نقل و ردّ نظر ابو عبید می‌گوید: «أما ما ذكره أبو عبید فإنه لا يشفي الغليل، لأنه فسّر معنى النصّ، و لم يفسّر معنى نصّ الحقائق، بل قال: هو عبارة عن الادراك، لأنه منتهى الصغر، و الوقت الذي يخرج منه الصّغير إلى حدّ الكبر، و لم يبيّن من أي وجه يدلّ لفظ نصّ الحقاق على ذلك» (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ۱۹: ۱۰۹).

اما آنچه که ابو عبید ذکر کرده است، عطش را فرو نمی‌نشانند؛ زیرا او لفظ نصّ را تفسیر کرده است، ولی معنای نصّ حقائق را نمی‌گوید، بلکه او می‌گوید آن عبارت از ادراک است؛ زیرا که آن پایان کودکی است و وقتی است که کودک به سرحدّ بزرگی می‌رسد، اما تبیین نمی‌کند که وجه دلالت لفظ «نصّ الحقاق» بر آن چیست؟! او در ارزیابی کلام سیّد رضی (ره) می‌نویسد: «و أمّا تفسير الرضى - رحمه الله - فهو أشبه من تفسير أبي عبيدة، إلاّ أنّه قال في آخره و الحقائق أيضاً جمع حقه، فالروایتان ترجعان إلى معنى واحد، و ليس الأمر على ما ذكر من أنّ الحقائق جمع حقه، ولكنّ الحقائق جمع حقاق، و الحقاق جمع حق، و هو ما كان من الإبل ابن ثلاث سنين، و قد دخل في الرابعة، فاستحقّ أن يحمل عليه و ينتفع به، فالحقائق إذن جمع الجمع لحق لا لحقه» (همان: ۱۱۰). می‌گوید: نظر سیّد رضی بهتر است، جز آنکه حقاق در لغت جمع حقه

نیست، بلکه حقائق جمع حقائق است و حقائق نیز جمع حق است نه «حقیقه» و در پایان نظر خود را چنین بیان می‌کند: «اذا بلغت المرأة الحدَّ الَّذی یستطیع الانسان الخصومة و الجدل فیها، فالعصبة أولى بها مِن أمِّها و الحدَّ الَّذی تکمل فیهِ المرأة و الغلام للخصومة و الحكومة و الجدل و المناظرة هو سنُّ البلوغ» (همان)؛ یعنی چون زن به حدی برسد که انسان توانایی خصومت و جدال در او را داشته باشد، پس «عصبه» از مادر او به او سزاوارترند و آن حدی که کامل می‌شود در آن دختر و پسر برای خصومت و حکومت و جدال و مناظره، همان سنّ بلوغ است.

چنانکه ملاحظه می‌شود، او نیز معتقد است که ولایت عصبه در امور دختر اولی از ولایت مادر است.

#### (د) ابن میثم

ابن میثم بحرانی شارح شیعی نهج البلاغه ضمن تأیید تفسیر رضی (ره) می‌گوید: «الَّذی ذکره السید أنسب الی کلام العرب غیر أن نصَّ الحقائق استعارة لا تشبیه: یعنی در این کلام تنها یک اشکال وجود دارد و آن اینکه تعبیر نص الحقائق استعاره است نه تشبیه؛ زیرا مستعار منه در نص الحقائق ظهور علائم بلوغ در دختران است و مستعار له آمادگی آنان در امر ازدواج. وی سپس در معنای العصبه می‌نویسد: «العصبة بنو الرَّجُل و قرابته لأبیه» (ابن میثم، ۱۳۶۲، ج ۵: ۳۷۳).

#### (ه) میرزا حبیب‌الله خوئی

در شرح میرزا حبیب‌الله خوئی که از شروح گرانقدر متأخر نهج البلاغه است، آمده که مقصود از «نص حقائق» بلوغ است و منظور از آن پایان حضانت مادر بر بچه است. او می‌گوید: «و عصبتها أحقُّ بها مِن الأمِّ فی أمورها: یعنی عصبه‌ی آن زن سزاوارتر در امور او هستند از مادر». وی در ترجمه‌ی عبارت مورد اشاره می‌گوید: «چون زنان

بالغ شوند، خویشان پدری سزاوارترند به کار آنان از مادر» (هاشمی خوئی، ۱۳۵۸، ج ۲۱: ۳۳۵).

#### نقد اقوال شارحان

برخی از مهم‌ترین اشکال‌هایی که بر این شروح وارد است، عبارتند از:

۱. این شروح با روایات فراوانی که در منابع امامیه آمده است و برای «عصبه» هیچ شأنی قائل نیست، در تعارض است، در حالی که می‌توان شرح هماهنگی با روایات امامیه از آن ارائه داد.

۲. در روایت سخن از «نساء» است و هیچ قرینه‌ای مبنی بر آنکه آنان یتیمه یا صغیره باشند، وجود ندارد.

۳. در زبان عربی نمی‌گویند: «وقتی زنان به بلوغ برسند»، بلکه می‌گویند: «وقتی دختران بالغ شوند»<sup>۱</sup> و این قرینه است بر آنکه مقصود از آن تزویج نیست، بلکه امری است که همه‌ی زنان را دربرمی‌گیرد.

۴. تعبیر «أولی» در متن روایت بدون جار و مجرور ذکر شده است و ممکن است مقصود این باشد که خویشان پدری اولی از خویشان مادری‌اند و معنای «أولی من الأم» که در این شروح آمده است، نیازمند قرینه است.

۵. جهت اولویت در متن کلام نیامده است. ممکن است این اولویت در امر ازدواج کردن باشد؛ یعنی خویشان پدری نامحرم، مانند پسرعموها احق به ازدواج با او باشند، همچنانکه گفته‌اند: «الأقرب یمنع الأبعد»<sup>۲</sup> و ممکن است این اولویت در امر حمایت باشد؛ یعنی خویشان پدری سزاوارتر به حمایت آنان هستند تا دیگران. اما به اولویت آنان بر مادر در امر تزویج که به آن «ولایت عصبه» می‌گویند، هیچ اشاره‌ای نشده است.

۶. سید رضی در متن نهج البلاغه عبارت «نص الحقائق» را ثبت کرده است و «نص الحقائق» را در حاشیه آورده است، اما بیشتر شارحان «حقاق» را توضیح داده‌اند و نه «حقائق» را.

#### عصبه در لغت و روایات امامیه

«عصبه» ظاهراً جمع «عاصب» و به معنی خویشان پدری شخص است و در کتاب‌های لغت عربی و فارسی همین مطلب را با شروح بیشتر آورده‌اند. در لسان‌العرب آمده است: «عَصَبَةُ الرَّجُلِ: بَنُوهُ وَ قَرَابَتُهُ لِأَيِّهِ. سُمُّوا عَصَبَةً لِأَنَّهُمْ عَصَبُوا بِنَسَبِهِ أَيْ اسْتَكْفُوا بِهِ، فَالْأَبُ طَرْفٌ، وَ الْإِئْتِنُ طَرْفٌ، وَ الْعَمُّ جَانِبٌ، وَ الْأَخُ جَانِبٌ، وَ الْجَمْعُ الْعَصَبَاتُ. وَ كُلُّ شَيْءٍ اسْتَدَارَ بِشَيْءٍ، فَقَدْ عَصَبَ بِهِ الْعَصَبِيَّةُ وَ التَّعَصَّبُ: الْمُحَامَاةُ وَ الْمُدَافَعَةُ. وَ عَصَبَةُ الرَّجُلِ: قَوْمُهُ الَّذِينَ يَتَعَصَّبُونَ لَهُ: عَصَبِي مَرْدٍ، پسران و خویشان پدری اویند. آنان را عصبه نامیده‌اند، چون بواسطه‌ی خویشی با او، از او حمایت می‌کنند. پس پدر و فرزند و عمو و برادر از جانبی او را حمایت می‌کنند و جمع آن عصابات است و هرچیزی که محیط بر چیز دیگری باشد، عصبه‌ی اوست. عصبیت و تعصّب نیز به معنای حمایت‌کردن و جانبداری است و عصبه‌ی فرد خویشان اویند که به او تعصّب می‌ورزند» (ابن منظور، ۱۴۰۵ق.، ج ۱: ۶۰۶).

در فرهنگ‌های فارسی در معنای «عصبه» چنین آمده است: «پسران و خویشان نرینه از جانب پدر و آنان را عصبه بدین جهت نامیده‌اند که او را احاطه می‌کنند، پدر یک طرف و فرزند یک طرف و عم طرف دیگر و قوم مرد که جهت او تعصّب کنند (لغتنامه‌ی دهخدا به نقل از منتهی‌الارب) و باز می‌نویسند: «قوم مرد که بر وی تعصّب به خرج دهند و فرزندان و خویشان پدری شخص و گویی آن جمع عاصب است، هرچند مفردی برای

آن دیده نشده است و همان لفظ عصبه برای مذکر و مؤنث و مثنی و جمع به‌کار رود و مصدر آن را برخی عصبه دانسته‌اند (فصلنامه‌ی دهخدا؛ به نقل از اقرب‌الموارد)<sup>۲</sup>.

اما عصبه در روایات امامیه - چنانکه بعد از این خواهد آمد - از جایگاهی برخوردار نیست و در هیچ‌یک از ابواب ارث، حضانت و ولایت نامی از آن برده نشده است و در روایات بسیاری هم آمده است که عصبه در کتاب خدا و سنت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - وجود ندارد. حقیقت آن است که عصبه مربوط به نظام قبیلگی دوران جاهلیت است که خویشان پدری در حمایت از بستگان خود به قبیله‌ی دیگر هجوم برده و با شمشیر از آنها دفاع می‌کردند، چنانکه شهید ثانی گفته است: «إِنَّ الْعَشِيرَةَ كَانَتْ تَمْنَعُ الْقَاتِلَ بِالسَّيْفِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ثُمَّ مَنَعَتْ عَنْهُ فِي الْإِسْلَامِ بِالْمَالِ» (الروضه البهیة فی شرح اللعنة الدمشقیة، ۱۳۹۶ق، ج ۱۰: ۳۰۸). یعنی در نظام عشیره‌ای دوران جاهلیت عامل بازدارنده‌ی قاتل، شمشیر بود، اما در دوره‌ی اسلام پرداخت دیه عامل بازدارنده است. نیز در دوران جاهلیت حمیت و تعصب نقش اصلی را بازی می‌کرد؛ چنانکه در قرآن کریم است: «فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةُ الْحَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةُ: فِي قُلُوبِ أَنْتَانِ تَعْصَبِي اسْت، تَعْصَبُ جَاهِلِي» (فتح/۲۶) و مقصود از حمیت، همین تعصبات است. در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز آمده است: «مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ: هَرَكْسَ فِي دَلْسِهِ بِهَ إِذْ هِيَ دَانَةٌ مِنْ خَرْدَلٍ عَصَبِيَّةٍ وَجُودٌ دَاثَمَةٌ بَاشِدٌ، خَدَاوَنَدٌ فِي رُوزِ قِيَامَتِ أُو رَا بِا اَعْرَابِ جَاهِلِي مَبْعُوثٌ مِي فَرْمَايِدُ» (کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۲: ۳۰۸). اما در حدیث و فقه امامیه، در مواضع مختلف به عدم نقش عصبه تصریح شده است؛ از جمله:

## ۱. حضانت:

در امر حضانت، پدر و مادر در عرض هم هستند و اگر نبودند، آن برعهده‌ی جدّ پدری است؛ یعنی مادر بر جدّ پدری مقدم است و عصبه هیچ جایگاهی ندارد. روایات زیر بر این مدعا دلالت دارند:

- «رَوَى الْعَبَّاسُ بْنُ عَامِرٍ الْقَصْبَانِيُّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»، قَالَ مَا دَامَ الْوَالِدُ فِي الرَّضَاعِ فَهُوَ بَيْنَ الْأَبَوَيْنِ بِالسَّوِيَّةِ، فَإِذَا فَطِمَ، فَالْأَبُ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْأُمِّ، فَإِذَا مَاتَ الْأَبُ، فَالْأُمُّ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَصْبَةِ: از امام صادق علیه‌السلام در معنای آیه‌ی شریفه‌ی «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»، روایت شده است که فرمود: مادام که طفل شیرخوار است، حضانت او بین پدر و مادر بالسویه است و چون از شیر گرفته شود، پدر از مادر سزاوارتر است و چون پدر فوت کند، مادر از عصبه سزاوارتر است» (القمی، ۱۴۰۴ق، ج ۳: ۴۳۴؛ باب الولد یکون بین والديه أيهما أحق).

- «ابن ابی جمهور فی دُرر اللّثالی عن ابی هریره عن النّبی صلی الله علیه و آله أنه قال الأمُّ أحقُّ بحضانتها منها ما لم تتزوج: ابوهریره از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - روایت کرده است که فرمود: مادر مادام که ازدواج نکرده باشد، به حضانت فرزندش سزاوارتر است» (المعزّی الملایری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۱: ۴۰۳).

- «ابن ابی جمهور فی دُرر اللّثالی عن عبدالله بن عمر أن امرأة قالت يا رسول الله ان ابني هذا كان بطني له وعاء و ثديي له سقاء و حجري له حواء و إن أباه طلقني و أراد أن ينتزعه مني فقال لها النبي صلی الله علیه و آله أنت أحقُّ به ما لم تنكحي: عبدالله بن عمر روایت کند: زنی گفت، ای رسول خدا! این فرزند من است که رَحِم من جایگاه او بوده است و از سینه‌ی خود بدو شیر داده‌ام و دامن من برای او پناه بوده است و پدرش مرا طلاق داده

است و خواسته است او را از من جدا کند. پس پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - فرمود: تو مادام که ازدواج نکنی، به حضانت فرزند سزاوارتری» (همان).

براساس این روایات، فقهاء بزرگ امامیه، به عدم جایگاه عصبه در حضانت و اولویت مادر بر ایشان در این امر فتوا داده‌اند؛ از جمله شیخ الطائفه می‌گوید: «لا حضانت لأحد من العصبه مع الأم: هیچ حضانتی برای هیچ کدام از عصبه با وجود مادر نیست» (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۵: ۱۳۹-۱۳۸).

## ۲. ارث

طبقات وارثان در قرآن و حدیث تعریف شده است و نامی از عصبه در آنها نیست. تنها اگر پس از تقسیم سهم هریک از وارثان، مازادی موجود باشد، عامه قائل به تعصیب بوده و آن را متعلق به عصبه می‌دانند، اما امامیه پس از تقسیم اولیّی ارث که به آن «فرض» می‌گویند، آن مازاد را به‌عنوان «رد» به همان صاحبان فروض باز می‌گردانند. برخی از روایات امامیه در این باب عبارت است از:

- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ حُسَيْنِ الرَّزَّازِ قَالَ أَمَرْتُ مَنْ يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع): الْمَالُ لِمَنْ هُوَ؟ لِلْأَقْرَبِ أَوْ لِلْعَصْبَةِ؟ فَقَالَ الْمَالُ لِلْأَقْرَبِ وَالْعَصْبَةُ فِي فِيهِ التُّرَابُ: .... حسین رزاز گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: مال باقیمانده از آن کیست؟ خویشان یا عصبه؟ فرمود: مال از آن خویشان است و خاک در دهان عصبه است - یعنی عصبه سهمی ندارند» (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۳: ۴۳۴؛ باب الولد یكون بین والدیه أیها أحق و نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ۱۷: ۱۶۷؛ باب أنه لا یرث الإخوة و لا الأعم)؛ یعنی مال متعلق به اقارب است و عصبه هیچ حقی در آن ندارند.

- «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الرَّضَا (ع) فِي كِتَابِهِ إِلَى الْمَأْمُونِ قَالَ وَ لَا يَرِثُ مَعَ الْوَالِدِ وَالْوَالِدَيْنِ أَحَدًا إِلَّا الزَّوْجُ وَالْمَرْأَةُ وَ ذُو السَّهْمِ أَحَقُّ مِمَّنْ لَا سَهْمَ لَهُ وَ لَيْسَتْ الْعَصْبَةُ مِنْ دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: یعنی امام رضا علیه السلام به مأمون عباسی در موضوع سهم الارث نوشتند: عصبه در دین خدای تعالی وجود ندارد» (عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۶: ۱۸۶؛ باب آنها لا یرثون مع وجود أحد من...).

در کتب معتبر روایی بارها تأکید شده است که: «لیست العصبه فی کتاب الله و لا فی سنّة رسول الله» (کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۷: ۷۴ و قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۴: ۲۹۵)؛ یعنی عصبه در کتاب خدا و سنّت رسول اکرم (ص) وارد نشده است و فقهای بزرگ نیز بر اساس آن فتوا داده‌اند؛ از جمله سید مرتضی (ره) می‌فرماید: «و لا خلاف فی أنّ الأخبار المروّیة فی توریث العصبه أخبار آحاد لا توجب علما، و أكثر ما تقتضیه غلبه الظنّ. علی أنّ أخبار التعصیب معارضة بأخبار كثيرة ترویها الشيعة من طرق مختلفة فی إبطال أنّ يكون الميراث بالعصبه، و أنّه بالقربی و الرّحم: هیچ خلافی وجود ندارد که اخبار توریث عصبه اخباری آحاد است و علمی ایجاب نمی‌کند و نهایت اقتضای آن غلبه‌ی ظنّ است. با وجود آنکه اخبار تعصیب معارض با اخبار کثیره‌ای است که امامیه آن را از طرق مختلف در موضوع ابطال میراث عصبه روایت کرده‌اند و اینکه میراث به خویشان و نزدیکان می‌رسد نه به عصبه» (موسوی بغدادی، ۱۴۱۵ق، ۵۵۴-۵۵۳).

بنابراین به عقیده‌ی سید مرتضی اخبار توریث عصبه، اخبار آحاد است و نمی‌توان آنها را بر احادیث کثیره‌ی امامیه در ابطال تعصیب ترجیح داد.

## ۳. ولایت

ولایت بر صغار در دو امر اموال و تزویج در حدیث و فقه امامیه مطرح شده است و آن برعهده‌ی پدر و جدّ پدری است و ولایت آنان در عرض هم و مستقل از یکدیگر است و در صورت نبود پدر و جدّ پدری، ولایت با وصی است و در صورت فقدان وصی، ولایت با حاکم است که از طریق نصب قیّم عمل می‌کند. بدین ترتیب روشن می‌شود که عصبه در امر اموال و یا تزویج هیچ ولایتی ندارند. فقها و از جمله شهید ثانی در این باب می‌گویند: «لا ولاية فی عقد النکاح لغير الأب، و الجدّ للأب و إن علا، و المولى، و الوصى و الحاكم: در عقد نکاح هیچ ولایتی جز برای افراد زیر وجود ندارد: پدر، جدّ پدری - هرچند بالا رود - مولى، وصی و حاکم» (العاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۷: ۱۲۰).

استاد شهید مطهری اقوال فقها را در این باب چنین خلاصه کرده است: «عدم ولایت پدر یا جد بر بیوه مورد اتفاق و اجماع است، همچنانکه استقلال باکره نسبت به اموال خود نیز اجماع و اتفاق است، اما باکره در نکاح محلّ خلاف است و اقوالی هست؛ از آن جمله: استقلال مطلق است و این عقیده‌ی شیخ در تبیان و سیّد مرتضی و ابن جنید و مفید در کتاب النساء و ابن ادریس و جمیع متأخران است. قول دوم، عدم رأی باکره و استقلال پدر یا جدّ است و این عقیده‌ی شیخ در نهاییه و صدوق و جماعتی است (مطهری، ۱۳۸۶، ب، ج ۵: ۲۵). همچنین در باب ولایت پدر نیز می‌گوید: «در اینکه حتّی پدر اختیاردار مطلق او نیست و نمی‌تواند بدون میل و رضای او، او را به هرکس که دلش می‌خواهد شوهر بدهد، حرفی نیست، چنانکه پیغمبر اکرم (ص) صریحاً در جواب دختری که پدرش بدون اطلاع و نظر او، او را شوهر داده بود، فرمود: اگر مایل نیستی، می‌توانی با دیگری ازدواج کنی» (همان، الف: ۷۷).

«إنّ جاریة بکراً جائت إلى النّبی (ص)، فقال: إنّ أبی زوّجنی من ابن أخ له لیرفع به حسنة و أنا له کارهة. فقال (ص) لها: أجزی ما صنع أبوک. فقالت: لا رغبة لی فی ما صنع

أبی. قال (ص): فاذهبی و انکحی ما شئت: دختر جوانی به نزد رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - آمد و گفت: پدرم مرا به پسر برادرش تزویج کرده است تا به این واسطه خیری به او رسد و من آن را خوش ندارم. پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - فرمود: آیا روا می‌داری آن را؟ و او گفت: نه، رغبتی به آنچه پدرم انجام داده ندارم. پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - فرمود: برو و با هر که می‌خواهی ازدواج کن» (ابی داوود سجستانی، بی تا، ج ۱: ۴۸۳ و دارقطنی، ۱۴۱۷ق، ج ۳: ۱۶۳).

در بین شارحان نهج البلاغه نیز دو تن از شارحان فاضل معاصر نیز به غیر امامی بودن تفسیر شارحان پیشین اشاره کرده است و ناصحیح بودن آن را یادآور شده‌اند.

رجالی و محدث عصر ما حاج شیخ محمدتقی تستری (ره) ذیل همان حکمت نهج البلاغه می‌نویسد: «ما ذکره من أن الإخوة و الأعمام أولى بالمرأة، مذهب العامه و الخبر من طریقهم و الأصل فی نقله أبو عبیده و عندنا الولی الأب و الجد بالأجماع إذا كانت صغيرة و علی خلاف اذا كانت کبیره باکرة و اما غیرهما فلا خلاف عندنا فی عدم ولايتهم: آنچه که سید رضی (ره) گفته است که برادران و عموها بر زن ولایت دارند، مذهب عامه است و این خبر از طریق آنان است و اصل در نقل آن ابو عبید است و نزد ما ولی به اجماع پدر و جد است، آنگاه که صغیره باشد و در ولایت آنان بر کبیره خلاف است، اما در مذهب ما غیر ایشان هیچ ولایتی ندارند و هیچ خلافتی در آن نیست» (شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۱۴: ۳۳۴).

فقیه و شارح معاصر، محمدجواد مغنیه (ره) نیز می‌گوید: «و بحثنا هذه المسألة مطولاً فی الجزء الخامس من «فقه الإمام جعفر الصادق» - باب الولاية، و أثبتنا بالعقل و النصّ أنه لا ولاية لأحد فی زواج البالغة الراشدة، و أنّ لها الاستقلال التامّ، و أكثر العلماء و الکبار علی ذلك، و منهم صاحب المسالك و الجواهر، و من جملة ما قاله فی جواهره: «لا ینبغی لمن له أدنی ممارسة فی الفقه و خطابه التوقف فی ذلك. أجل، ینسحبّ للبت أن تقدّم

اختیار ولیها علی اختیارها» و نحن نفسر کلام الإمام هنا بالاستحباب» (مغنیة، ۱۳۸۵، ج ۴: ۳۷۲).

خلاصه‌ی ترجمه عبارات فوق چنین است: هیچ ولایتی برای تزویج دختر بالغه‌ی رشیده وجود ندارد و او در این امر استقلال تام دارد و بسیاری از فقهای بزرگ از جمله صاحب مسالک و جواهر بر آن فتوا داده‌اند. آری، می‌توان گفت کلام امیر مؤمنان - علیه‌السّلام - بر استحباب دلالت دارد.

#### استناد و نقل حدیث

در استناد این سخن، بیشتر منابع موجود این کلام را از امیر مؤمنان علی علیه‌السّلام نقل کرده‌اند. تنها راغب اصفهانی این کلام را به خلیفه‌ی دوم نسبت داده است (راغب، بی‌تا: ۱۲۶). نیز علامه‌ی معاصر حاج شیخ محمدتقی تستری (ره) براساس پاره‌ای مستندات و تحقیقات، انتساب این سخن به امیر مؤمنان علی علیه‌السّلام را محلّ تأمل می‌داند و می‌نویسد: «لم یعلم کونه حدیثه علیه‌السّلام» (شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۱۴: ۳۳۰)؛ یعنی معلوم نیست که این سخن حدیث امام - علیه‌السّلام - باشد، امّا در کیفیت نقل این سخن نیز تفاوت‌های جزئی در سخنان ناقلان وجود دارد؛ از جمله نقل راغب اصفهانی چنین است: «إذا النساء بلغن نصّ الحقائق فالعصبة أولى فی ذلک» (راغب، بی‌تا: ۱۲۶).

ملاحظه می‌شود آنچه دیگران به صورت جمله‌ی فعلیه نقل کرده‌اند، او به صورت جمله‌ی اسمیه آورده است و تتمه‌ی آن را نیز به صورت «فالعصبة أولى فی ذلک» همراه با جار و مجرور «فی ذلک» ذکر کرده است. در نقل بیهقی نیز تتمه‌ی دیگری آمده که نقل‌های دیگر فاقد آن است. وی می‌نویسد: «فالعصبة أولى و من شهد فلیشفع بخیر» (بیهقی، بی‌تا، ج ۷: ۱۲۱). امّا مهم‌ترین اختلاف نقلی که در این عبارت وجود

دارد، در ترکیب «نص الحقائق» است که بصورت «نص الحقائق» نیز روایت شده است. سید رضی (ره) و ابو عبید با وجود آنکه در متن کلام «نص الحقائق» نقل کرده‌اند، اما می‌گویند: «و یروی نص الحقائق»؛ یعنی در بعضی روایات «نص الحقائق» هم آمده است. بیشتر شارحان نیز «نص الحقائق» را توضیح داده‌اند. «حِقاق» مصدر دوم باب مفاعلة و به معنی منازعه و جدال است، به گونه‌ای که هریک از طرفین نزاع بگویند: «أنا أحقُّ بهذا» (هروی، ۱۳۸۵ق.، ج ۳: ۴۵۷)، ولی حقائق جمع حقیقه است و حقیقت به معنای کسی است که واجب است از او حمایت شود (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۰۵ق.، ج ۱: ۶۰۲).

از آنچه گذشت، نتیجه می‌گیریم که اولاً ممکن است این سخن کلام امیر مؤمنان علی علیه‌السلام نباشد. ثانیاً به واسطه‌ی اختلاف در نقل، معنای مستفاد از آن مختلف است. ثالثاً این کلام دارای معنای صحیحی است که با ده‌ها روایت امامیه در باب عصبه در تعارض نیست و ما این معنای صحیح را در ادامه تقریر می‌کنیم.

#### معنای صحیح حدیث

پیش از آنکه به ترجمه و معنای صحیح این روایت اشاره کنیم، لازم است معانی مفردات حدیث را از کُتب معتبر لغت نقل نمائیم.

#### شرح واژگان

۱. النَّصُّ: رُفِعَ الشَّيْءُ، وَ كُلُّ مَا أُظْهِرَ، فَقَدْ نُصَّ، نَصَّ الْحَدِيثَ يُنْصُهُ نَصًّا: رَفَعَهُ، وَ كُلُّ شَيْءٍ أُظْهِرَتْهُ، فَقَدْ نَصَّصْتَهُ؛ وَ لِهَذَا قِيلَ: نَصَّصْتُ الشَّيْءَ رَفَعْتَهُ، نَصَّ الْحَدِيثَ يُنْصُهُ نَصًّا: رَفَعَهُ وَ مِنْهُ مَنَصَّةُ الْعُرُوسِ وَ نَصُّ كُلِّ شَيْءٍ: مَنْتَهَاهُ وَ أَصْلُ النَّصِّ أَقْصَى الشَّيْءِ وَ غَايَتُهُ، وَ نَصُّ الْأَمْرِ شِدَّتُهُ (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۰۵ق.، ج ۷: ۹۷، الفراهیدی، ۱۴۱۰ق.، ج ۷: ۸۶).

نص مصدری است از نصَّ یُنصُّ الشیءَ که در معنای آن نوشته‌اند: رَفَعَهُ و اظْهَرَهُ؛ یعنی بالابردن و اظهارکردن و اصل معنای نص، غایت و منتهای هرچیز است و نصَّ کار، یعنی شدت آن کار. پس معنای اصلی کلمه‌ی «نص»، «اظهار کردن» است که در تمامی کُتب معتبر لغت بدان تصریح شده است.

۲. حقائق: حقائق جمع حقیقت است و در کُتب معتبر لغت در معنای حقیقت آمده است: «ما یجب علی الإنسان أن یحمیه یقال: هو حامی الحقیقة و هو من حماة الحقائق ای یحمی ما لزمه الدِّفاع عنه» (ابن منظور، ۱۴۰۵ق.، ج ۱: ۶۰۲) و «فلان حامی الحقیقة إذا حمی ما یجب علیه حمایته» (شیخ طریحی، ۱۴۰۸ق.، ج ۵: ۱۴۹) و «حقیقة الرَّجُل: ما لزمه الدِّفاع عنه من أهل بیته، و الجمع حقائق» (الفراهیدی، ۱۴۱۰ق.، ج ۳: ۱۰۶). یعنی حقائق به معنای کسی است که بر انسان واجب است از او حمایت کند؛ چنانکه می‌گویند: هو حامی الحقیقة و هو من حماة الحقائق، یعنی او حمایت می‌کند از کسانی که لازم است از آنان دفاع شود. بنابراین معنای اصلی کلمه‌ی «حقائق» کسانی هستند که واجب است از آنان حمایت شود.

۳. حقاق: حقاق مصدر دوم باب مفاعله، مُحَاقاً و حِقَاقاً است که به معنای جدال و نزاع می‌باشد و آن وقتی است که هریک از طرفین می‌گویند: أنا أحقُّ بهذا (هروی، ۱۳۸۵ق.، ج ۳: ۴۵۷). یقال: ما لی فیک حقٌّ و لا حِقَاقٌ ای خُصومة (ابن منظور، ۱۴۰۵ق.، ج ۱۰: ۴۹).

با توجه به معانی مفردات حدیث، معنای بدور از تکلف و صحیح عبارت چنین است: هنگامی که زنان به مرحله‌ی اظهار حمایت برسند، خویشان پدری بر اظهار حمایت از آنان سزاوارترند، و در تطبیق ترجمه‌ی فارسی و متن عربی می‌توان گفت: (إذا بلغ النساء) هنگامی که زنان برسند به (نصَّ الحقائق)، منصّه‌ی حمایت‌ها یعنی به جایی که لازم

است از آنان حمایت شود (فالعصبه أُولی) پس خویشان پدری بر این ابراز حمایت سزاوارترند.<sup>۴</sup>

#### قرائن درستی این ترجمه

۱. بین معانی مفردات این ترجمه هماهنگی وجود دارد؛ زیرا حقیقت به معنای کسی است که لازم است از او حمایت شود و عصبه کسانی هستند که از فرد حمایت می‌کنند.

۲. اگر معنای حقایق کسانی که واجب است از آنان حمایت شود، در نظر گرفته شود، جار و مجرور برای «أولی» لازم نیست، اما اگر حقایق به معنی دیگر و یا حقاق به معنای مصدر دوم باب مفاعله در نظر گرفته شود، حتماً باید برای «أولی» جار و مجروری ذکر گردد؛ مثلاً: «أولی بالتزویج» یا «أولی بالزواج»، اما اگر بگوییم جایی که واجب است از زنان حمایت شود، عصبه أُولی هستند، معلوم است که مقصود «أولی بالحماية» است.

۳. در عرف اگر زنی نیازمند حمایت باشد، این خویشان او هستند که به حمایت کردن از او سزاوارترند و بطور طبیعی این انتظار از آنان می‌رود.

۴. کلمه «نساء» به معنی زنان است نه دختران<sup>۵</sup> و در این ترجمه اظهار حمایت شامل همه‌ی آنان می‌شود و اختصاصی به دختران ندارد.

۵. ولایت پدر و جد در مورد تزویج دختران رشیده در فقه امامیه محلّ اختلاف است، اما ولایت عصبه بر آنان در هیچ حدیثی نیامده و هیچ‌یک از فقها بدان اشاره‌ای نکرده است.

## نتیجه‌گیری

۱- معنای حکمت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در موضوع عصبه با سایر روایات امامیه هیچ تعارضی ندارد.

۲- اکثر شارحان نهج‌البلاغه به پیروی از ابو عبید قاسم بن سلام، تفسیر ناروایی که مربوط به ولایت عصبه است، از این کلام علی علیه‌السلام ارائه کرده‌اند، درحالی که این کلام ربطی به ولایت عصبه ندارد.

۳- معنای صحیح روایت که منطبق با لغت و سیاق کلام و منطق و خرد است، چنین است: چون زنان به منصفی اظهار حمایت برسند، خویشان پدری بر اظهار چنین حمایتی سزاوارترند.

## پی‌نوشت‌ها

۱- ابن منظور می‌گوید: «و بَلَغَ الْغُلَامُ: اِحْتَلَمَ كَأَنَّهُ بَلَغَ وَقْتُ الْكِتَابِ عَلَيْهِ وَ التَّكْلِيفِ وَ كَذَلِكَ بَلَغَتِ الْجَارِيَةُ وَ بَلَغَ الصَّبِيُّ وَ الْجَارِيَةُ إِذَا أَدْرَكَ، وَ هُمَا بِالْغَانِ» (ابن منظور، ۱۴۰۵ ق.، ج ۸: ۴۳۰).

۲- این عبارت قاعده‌ای است که فقها فراوان بدان استناد می‌کنند، از جمله شیخ حرّ عاملی می‌گوید: «وَ قَدْ تَقَدَّمَ أَحَادِيثُ كَثِيرَةٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْأَقْرَبَ يَمْنَعُ الْأُبْعَدَ» (عاملی، ۱۴۱۴ ق.، ج ۲۶: ۱۹۳). موارد استعمال این قاعده متعدد است؛ از جمله در باب ارث که طبقات قریب، طبقات بعید را منع می‌کنند. همچنین می‌توان در هر امری که طبقات قریب بر طبقات بعید مقدم‌اند، از آن استفاده کرد.

۳- لغت‌نامه‌ی دهخدا؛ ذیل «عصب».

۴- شگفتا که این معنای صریح و بدور از تکلف و عاری از تقدیر و منطبق با لغت و سیاق کلام و منطق در هیچ یک از شروح نهج‌البلاغه از قبیل شرح سید رضی، ابن ابی‌الحدید،

ابن میثم، خوئی، شوشتری و ترجمه های ملاً فتح الله کاشانی، فیض الاسلام، علامه جعفری، دکتر شهیدی و دیگران نیامده است.

۵- نساء: النُّسوةُ و النُّسوةُ، بالكسر و الضَّمّ، و النِّساءُ و النِّسوانُ و النُّسوانُ: جمعُ المرأةِ مِن غير لفظه، و النِّساءُ جمعُ نِسوةٍ إذا كثرن (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۵: ۳۲۱).

منابع و مآخذ

- قرآن کریم.

- ابن ابی الحدید. (بی تا). شرح نهج البلاغه. تصحیح: محمد أبو الفضل إبراهیم. مؤسسة إسماعیلیان للطباعة و النشر و التوزیع.

- ابن الأثیر. (۱۳۶۴). النِّهاية فی غریب الحدیث. الطبعة الرابعة. قم: مؤسسة إسماعیلیان للطباعة و النشر و التوزیع.

- ابن ترکمان مارذینی، علاء الدین بن علی بن عثمان. (بی تا). الجوهر النقی. لبنان - بیروت: دار الفکر.

- ابن منظور، ابو الفضل جمال الدین محمد بن مکرم. (۱۴۰۵ق.). لسان العرب. قم: نشر أدب الحوزة.

- ابن میثم بحرانی، علی. (۱۳۶۲). شرح نهج البلاغه. چاپ دوم. دفتر نشر الکتاب.

- ابی داوود سجستانی، سلیمان بن الأشعث. (بی تا). سنن ابی داود. تحقیق و تعلیق: سعید محمد اللحام. لبنان - بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.

- بی نام. (۱۳۹۶ق.). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة. تصحیح و تعلیق: السید محمد کلانتر. الطبعة الثانية. جامعة النجف الدینیة.

- بیهقی، احمد بن حسین. (بی تا). السنن الکبری. لبنان - بیروت: دار الفکر.

- جوهری، اسماعیل بن حمّاد. (١٤٠٧ ق.). *الصّحاح الجوهري*. الطبعة الرابعة. لبنان - بيروت: دارالعلم للملایین.
- دارقطنی، علی بن عمر. (١٤١٧ ق.). *سنن الدار قطنی*. تعليق و تخريج: مجدی بن منصور سیّد الشوری. الطبعة الأولى. لبنان - بيروت: دار الکتب العلمیة.
- دهخدا، علی اکبر. (١٣٧٤). *لغت نامه‌ی دهخدا*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رازی، محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر. (١٤١٥ ق.). *مختار الصّحاح*. ضبط و تصحیح: أحمد شمس الدین. الطبعة الأولى. لبنان - بيروت: دار الکتب العلمیة.
- راغب الإصفهانی، ابوالقاسم الحسین ابن محمد. (بی تا). *المفردات فی غریب القرآن*. تحقیق و ضبط: محمد سیّد گیلانی. لبنان - بيروت: دارالمعرفة.
- رضی، سیّد شریف. (١٣٧٠). *نهج البلاغه*. شرح: الشیخ محمد عبده. الطبعة الأولى. قم: دار الذخائر.
- زکریّا، أبوالحسین أحمد بن فارس. (١٤٠٤ ق.). *معجم مقاییس اللغة*. مكتبة الإعلام الإسلامی.
- زمخشری، جارالله. (١٤١٧ ق.). *الفائق فی غریب الحدیث*. الطبعة الأولى. لبنان - بيروت: دار الکتب العلمیة.
- زبیدی، محمد بن محمد بن عبدالرزاق الحسینی. (١٤١٤ ق.). *تاج العروس من جواهر القاموس*. لبنان - بيروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع.
- شوشتری، محمدتقی. (١٣٧٦). *بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة*. چاپ اول. تهران: مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر.
- طریحی، فخرالدین بن محمد. (١٤٠٨ ق.). *مجمع البحرین*. الطبعة الثانية. مكتب النشر الثقافة الإسلامیة.

- طوسی، محمد بن حسن. (١٣٩٠ ق.). تهذیب الاحکام فی شرح المقنعة للشیخ المفید. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- \_\_\_\_\_ . (١٤٠٩ ق.). الخلاف. تحقیق: السید علی الخراسانی و السید جواد الشهرستانی و الشیخ مهدی نجف. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- عاملی، الشهید الثانی زین الدین بن علی. (١٤١٦ ق.). مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الاسلام. الطبعة الأولى. تحقیق و نشر: مؤسسه المعارف الإسلامیة.
- \_\_\_\_\_ . (١٤١٤ ق.). وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة. الطبعة الثانیة. قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (١٤١٠ ق.). کتاب العین. الطبعة الثانیة. مؤسسه دار الهجرة.
- فیروزآبادی الشیرازی، مجد الدین محمد بن یعقوب. (بی تا). القاموس المحیط. لبنان - بیروت: دارالعلم للجميع.
- قمی، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه. (١٤٠٤ ق.). من لا یحضره الفقیه. الطبعة الثانیة. قم: منشورات جماعة المدرّسين فی الحوزة العلمیة.
- کاشانی، فتح الله. (١٣٦٤). تنبیہ الغافلین و تذکرة العارفين. سه مجلد. تصحیح و توضیح: منصور پهلوان. تهران: انتشارات میقات.
- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق. (١٣٨٨ ق.). الکافی. تصحیح و تعلیق: علی- اکبر غفاری. الطبعة الثالثة. دارالکتب الإسلامیة.
- متقی الہندی، علامہ علاء الدین علی. (١٤٠٩ ق.). کنز العمال. تصحیح و فهرسة: الشیخ صفوة السقا. لبنان - بیروت: مؤسسه الرسالة.
- مجلسی، محمدباقر. (١٤٠٣ ق.). بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. تصحیح: محمدباقر بهبودی. الطبعة الثانیة. بیروت: مؤسسه الوفاء.
- مطهری، مرتضی. (١٣٨٦). الف. نظام حقوق زن در اسلام. تهران: انتشارات صدرا.

- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۶). ب. یادداشت‌های استاد مطهری. تهران: انتشارات صدرا.
- معزّی الملایری، اسماعیل. (۱۴۱۲ق.). جامع احادیث الشيعة. اشراف: آية الله العظمى حاج آقا حسين الطباطبائي البروجردی. قم: المطبعة العلمية.
- مغنیه، محمدجواد. (۱۳۸۵). فی ظلال نهج البلاغة. چاپ سوم. بیروت: دارالعلم للملایین.
- موسوی البغدادی، علی بن الحسین. (۱۴۱۵ق.). الانتصار. قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسین.
- نوری الطبرسی، میرزا حسین. (۱۴۰۸ق.). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. الطبعة الأولى. لبنان - بیروت: مؤسسه آل البيت علیهم السّلام لإحياء التراث.
- هاشمی خوئی، میرزا حبیب‌الله. (۱۳۵۸). منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة. تصحیح: سیدابراهیم میانجی. چاپ چهارم. تهران: مکتبه الإسلامیة.
- هروی، أبوعبید القاسم بن سلام. (۱۳۸۵ق.). غریب الحدیث. الطبعة الأولى. هند - حیدرآباد الدکن: مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية و بیروت: افست دار الكتاب العربی.